

پند و اندرز

مجموعه اشعار احمد زارع
(احمد قلی زارع شمس آبادی)

زارع شمس آبادی، احمدقلی، ۱۳۰۹ -
پند و اندرز: مجموعه اشعار احمد زارع... / شاعر احمد زارع، --
تهران: کلک دیرین: موفق، ۱۳۸۴.
۱۲۸ ص.

ISBN: 964-95812-1-9: ۱۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی -- قرن ۱۴. الف. عنوان.
ب. ۴۲۵ الف / ۸۰۷۶ PIR
۱۳۸۴

۱۶۸۹۲-۸۴م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات کلک دیرین

نام کتاب: پند و اندرز، مجموعه اشعار احمد زارع
شاعر: احمد زارع (معروف به احمدقلی زارع شمس آبادی)
ویراستاران: سوسن اسفاری - محبت اله زارع
طراح جلد: منصور مطیع
حروفچینی: لیلا و سمانه زارع
صفحه آرا: بهزاد سنجری

ناشر: انتشارات کلک دیرین (با همکاری انتشارات موفق)

لیتوگرافی: رامین

چاپ: پیک فرهنگ

صحافی: دیدآور

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۹۵۸۱۲-۱-۹

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

۱۱	عالم بی بنیان	۵۷	زندگی	۳۳	دنیای بی وفا	۱۲	مقدمه ناشر
۱۲	پیام نیکو	۵۷	زندگی بی فرجام	۳۴	بهای دانش	۱۲	مقدمه شاعر
۱۲	خدمت به خلق	۵۸	به دنیا دل مبد	۳۴	عاقبت انسان	۱۲	نیایش
۱۳	گدا طبع	۵۸	طلب روزی	۳۵	پند به جوانان	۱۲-۱۲۸	فهرست اشعار
۱۴	تقی دست	۵۹	بی اعتباری دنیا	۳۶	عمر گذرا ۳۵۱ پند لقمان	۱۲	سپاس خدای بزرگ
۱۴	دوستی	۵۹	مردی از نامرد مجو	۳۶	ریاکاری مکن	۱۲	الطاف خداوند
۱۵	نبوت	۶۰	حرف دل	۳۷	خلق جهان	۱۳	ستایش خلقت خداوند
۱۶	حکم تقدیر	۶۰	بقا عمر	۳۷	دهقان نکوکار	۱۴	اقوام بی همت
۱۶	سخنی با روزگار	۶۱	دنیا پرستان	۳۸	شکوه از چرخ روزگار	۱۴	هشدار
۱۷	همنشینی با خردمندان	۶۱	کتاب	۳۸	امید به دنیا	۱۵	پند به حریص
۱۸	درس عبرت	۶۲	دوری از حرص	۳۹	عبادت حقیقی	۱۵	همدلی
۱۸	فقر و غنی	۶۲	معلم	۳۹	جوانی	۱۶	پیر باغبان
۱۹	نامردی ها	۶۳	دهقان	۴۰	عبرت از مرگ	۱۶	خجلم از شعر خود
۲۰	درویش	۶۳	در گور	۴۰	خشم و غرور	۱۷	خانه آخرت
۲۰	لطف ایزد	۶۴	شاید فردایی نیست	۴۱	گفتار حضرت سلیمان با مور	۱۷	تقدیر و قسمت
۲۱	حرمت پدر	۶۴	پیری و ناتوانی	۴۱	آتش خشم	۱۸	خدمت به محرومین
۲۲	دوست خیر خواه	۶۵	نکوکاری	۴۲	مصلحت خداوند	۱۸	ایمان و دین
۲۲	مرد خدا	۶۵	دنیا وفا ندارد	۴۲	بدبختی	۱۹	خوش زبان بدکردار
۲۳	سرشت آدمی	۶۶	پیر دانا	۴۳	نهال نیکي	۱۹	ارزش انسان
۲۴	تفاوت بین انسانها	۶۶	دبدار یار	۴۳	پادشاه ستمگر	۲۰	زبانکاران
۲۴	اشرف مخلوقات	۶۷	پیر کنعان	۴۴	وصف خداوند	۲۰	مولا علی
۲۵	دین	۶۸	تقدیر ازلی	۴۴	خلق نیکو	۲۱	سرنوشت
۲۶	سخن پیر	۶۹	سیره پیامبر	۴۵	بخت ناسازگار	۲۱	پند تاریخ
۲۶	یتیم	۷۰	درویش و پادشاه	۴۵	زمانه	۲۲	طبیعت
۲۷	چرا خلقت چنونه	۷۱	حکایت نادر	۴۶	پندیر	۲۲	دست تقدیر
۲۸	مقام آدمی	۷۲	شکارچی	۴۶	سخن درویش با پادشاه	۲۳	علم
۲۸	ادمیت	۷۳	دنیای فانی	۴۷	گنه کار	۲۳	پرهیز از ستم
۲۹	دنیا پرستی	۷۴	غم دلها	۴۷	سخنی با دل	۲۴	قافله
۳۰	سرنوشت ناگزیر	۷۵	وصیت پدر به پسر	۴۸	عبرت از چرخ	۲۴	جنگ خانمان سوز
۳۰	بخت نیک و بد	۷۶	تخت جمشید	۴۸	غافلان	۲۵	قبرستان، مکان عبرت
۳۱	تقدیر	۷۷	زراندوز	۴۹	دنیا را وفا نیست	۲۵	سرشت آدم
۳۲	گنه کار	۷۸	حضرت یوسف	۴۹	غم دوران	۲۶	مرگ انسان
۳۲	حکایت	۷۹	رحمت حق	۵۰	شهر بم در قهر زلزله	۲۶	شاعران
۳۳	حلم و ادب	۸۰	باستان شناس	۵۰	قناعت	۲۷	معرفت
۳۴	راه نیکویی	۸۱	چرخ گردون ناسازگار	۵۱	خصیلت بد	۲۷	کمک خواستن از خداوند
۳۶	فلک بدرقار	۸۲	گردش روزگار	۵۱	گوشه گیری	۲۸	نکوکاران چه شد
۳۷	خواب غفلت	۸۳	باید از دنیا گذشت	۵۲	تقدیر و تدبیر	۲۸	گدازاده
۳۸	عید نوروز و بهار	۸۴	حکمت پروردگار	۵۲	نصیحت	۲۹	نیکو کار جاودان
۳۹	نصیحت پدر به فرزند	۸۵	خاک ایران زمین	۵۳	حکمت خداوند	۲۹	کلبه فقیر
۴۰	شبان	۸۶	چرخ گردون	۵۳	خدای جهان	۳۰	اندوز
۴۱	سلطان بی عدالت	۸۷	عشق و امید	۵۴	پند پیر دانا به فرزند	۳۰	سراب دنیا
۴۳	سرگذشت انسانها	۸۸	ارزش علم	۵۴	حسود	۳۱	ایام پیری
۴۳	گرگ و روباه	۸۸	اندوز پدر	۵۵	دنیا پرستی	۳۱	ثروت اندوزان
۴۸	سرگذشت خود	۸۹	سودجویان دنیا	۵۵	بازیها	۳۲	باران
		۹۰	بی عدالتی دنیا	۵۶	زبان	۳۲	خواب غفلت
		۹۰	اهل فرهنگ	۵۶	حاصل عمل	۳۳	برگشت روزگار



یا هو

ای بسا شب‌ها که واماندم ز خواب
کردم این مجموعه اشعارم کتاب
شکر یزدان که مرا یاری نمود
این کتاب از من بماند یادبود

پند و اندرز

مجموعه اشعار احمد زارع
(احمدقلی زارع شمس‌آبادی)

تاریخ آغاز سرودن: تابستان ۱۳۷۹

تاریخ پایان سرودن: تابستان ۱۳۸۲

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۴

مجموعه حاضر شاید در لابلای سطور و متون گسترده و پر مغز ادبیات فارسی برگي نیز نباشد. اما از آن جهت که شاعر در شرایط نامناسب به آن همت گماشته بدون تردید شایسته تقدیر است. شاعر در یکی از روستاهای فارس (شمس آباد- در نزدیکی آثار باستانی تخت جمشید) به دنیا آمده و تقریباً تمامی عمر خویش را نیز (به استثنای چند سالی که برای کار از روستا خارج شده) در همان روستا سپری کرده است.

در ابتدای کودکی پدر خویش را از دست داده و قبل از آن که دوران کودکی را بگذراند و به نوجوانی برسد، مادر را نیز از دست داده است. سال های کودکی و نوجوانی در حسرت پدر و مادر از یک سو و فقر فزاینده روستا از سوی دیگر سرنوشت غم انگیزی را برای شاعر رقم می زند. برای گذران عمر ناگزیر به هر کار سختی تن داده است.

سال ها به سختی می گذرد اما نوجوان روستائین مدرسه ندیده در مقابل ناملایمات زندگی نه تنها خسته و تسلیم نمی شود، بلکه با همتی مثال زدنی فردی خودساخته می شود.

در سنین بزرگسالی تصمیم به آموختن می گیرد و موفق می شود تا ششم ابتدایی آن زمان را طی نماید لیکن وضع نامناسب زندگی و نیاز به کارهای تمام وقت و سنگین، نبود امکانات مناسب و نداشتن حامی، موجب ترک تحصیل وی می گردد. ولی علاقه وافر به یادگیری و علم آموزی سبب می شود تا در هر فرصت به دست آمده به مطالعه بپردازد.

برغم یک زندگی فقیرانه کارگری و اداره یک خانواده پر تعداد، مطالعه کتاب را سرلوحه خویش قرار داده و از شاخه ادبیات فارسی (از نظم و نثر) خوشه ها چیده است. حکایت ها، اشعار، آیات و احادیث زیادی را آموخته و از آن جا که قدرت بیان جذابی نیز داشته همواره به نحو احسن در مرادفات خود از آن ها بهره برده است. همین علایق و استعداد، موجب آشنایی و روابط دوستانه وی با برخی افراد سرشناس و مطرح اجتماعی بوده و این امر تاثیر بسزایی در آموختن بیش تر وی می گذارد.

با توجه به علایق دینی، قرآن و نهج البلاغه را همواره مورد مطالعه دقیق قرار داده است.

در سی و پنج سالگی مصمم به یادگیری زبان انگلیسی می شود و بدون آن که حتی یک ساعت استاد به خود دیده باشد، در حد خوبی بر زبان انگلیسی مسلط می شود. وی می گوید گاهی برای آموختن املائی صحیح یک کلمه حتی هزار بار آن را مشق کرده است! یادگیری وی بقدری مانا بوده که برغم عدم استفاده از آن طی سال ها و با وجود سن پیری، هنوز هم در حد مطلوبی بر زبان مذکور تسلط دارد. این خود آموزی در حالی بوده که وی روزانه بیش از پانزده ساعت کار طاقت فرسا نیز انجام

می داده است. وی به معنی واقعی مصداق خواستن، توانستن است.

نکته قابل تأمل، در نظر داشتن شرایط زندگی چهل سال قبل در یک روستا و جایگاه اجتماعی وی (به عنوان یک کارگر) است که هیچ ضرورتی بر این همه جهد و تلاش برای یادگیری را موجب نبوده و با جرات می توان گفت تنها و تنها عشق به علم و آموختن و شوق تعالی وی را تا این اندازه به تکاپو وامي داشته است و بس!

در طی زندگی ناملایمات، شکست ها و مصیبت های بسیاری را پشت سر نهاده، لیکن هرگز از مطالعه و علاقه به علم آموزی دور نشده و هم اکنون نیز در هفتاد و پنج سالگی همچون کودکان تشنه یادگیری است.

و اما نکته مهم تر این مجموعه در این است که سرودن آن را از هفتاد سالگی شروع کرده است! سن و سالی که بسیاری از مردمان آن را فاتحه زندگی و امید می دانند.

شاعر، همان گونه که خود می گوید؛ از زندگی روزمره خود را رها نموده، گوشه عزلتی برگزیده و خداوند و کتاب را مونس خود قرار داده و خود را به سؤال و جواب کشیده است:

دست کشیدم من ز کار و زندگی	خود گسستم این طنائ بندگی
گوشه عزلت چو کردم اختیار	شد امید من به لطف کردگار
مونس من شد خداوند و کتاب	بودیم از خود سؤال و هم جواب

برغم آن که در پاره ای از اشعار مجموعه اشکالاتی (از حیث وزن، تکرار و برخی موارد مضمونی) وجود داشت، لیکن حیفمان آمد که آن ها را تغییر چندانی بدهیم. زیرا اعتقاد داریم که اصل کار ایشان است که به این مجموعه ارزش ویژه ای داده است. هر چند حقیقتاً برخی از این اشعار چه از حیث مضمون و چه از نظر رعایت اسلوب شاعری و زیبایی کلام و بویژه نگاه ژرف شاعر به آن چه در اطراف زندگی وی وجود داشته، تحسین برانگیز است. برخی اشعار از چنان سلاست، وزن، آهنگ، زیبایی و عمقی برخوردارند که هر اهل نظری را خرسند می سازد، نمونه ذیل گواه این مدعاست:

باستان شناس

شنیدم ز دیرین شناسی من این	که عمری بکرد کاوش اندر زمین
شبی را یکی پیر روشن ضمیر	که از علم و دانش بدی بی نظیر
بسی تجربه کرده بود در جهان	بیان کرد بر ما یکی داستان

شنیدم چنان ناله‌ای دردناک

که روزی زدم تیشه بر تل خاک

که جانا زدی تیشه بر چشم من

بس از ناله بر من بگفت این سخن

بسی پارسایان به خاکند نهان

تو که می‌زنی تیشه بر ما، بدان

بود در دل خاک، بسی چشم و سر

بزن بر زمین تیشه آهسته‌تر

رخ مه جبین است، آهسته زن

نگویم که بر خاک تیشه مزن

بباید تو هم اندر این خاک خفت

یکی استخوان ز آن طرف‌تر بگفت

که از مرگشان جامه‌ها گشت چاک

بسی خفته اکنون در آغوش خاک

که مشهور بود نام‌شان در جهان

همه پادشاهان و دانش‌وران

شدند در دل خاک چون دیگران

بسی از سپاه و قشون بودشان

ندانی که باشد ز شه یا گدا

نگر در دل خاک و بین دست و پا

که از نام نیکش شده پایدار

یکی بوده کوروش، شه نامدار

کنارش فتاده است پای شبان

ببینی یکی دست نوشیروان

در این خاک تیره شده استخوان

جهاندار نادر، که بگرفت جهان

چگونه در این جامت، پست و حقیض

نگر بین که چنگیز دنیا ستیز

چه مانده از ایشان بجز نام‌شان

یکی کیفباد و یکی اردلان

کنون بین که با خاک یکسان شدند

همه پادشاه و وزیران پدند

که خفته در این خاک، خوار و تبه

بسی پادشاه و امیر سپه

فتاده در این خاک، زار و زبون

نباشند به جز استخوانی کنون

نماند کاخ و ایوان‌شان برقرار

نشد این جهان بهرشان پایدار

نه درویش را کلیه، نه کاخ شاه

کسی را نماند جاودان جایگاه

چه‌سان در دل خاک پوسیده است

لبی را که یوسف نبوسیده است

که شاه و گدازان نموده فنا

کجا دیر فانی و مهر و وفا

نبوده بنسی آدمی را بقا

به دنیا مبند دل تو ای احمدا

مدیر انتشارات کلک دیرین

مقدمه شاعر

به نام آفریننده جهان هستی آغاز سخن می‌نمایم. من زمانی به سرودن شعر علاقمند شدم که عمرم از هفتاد گذشته بود و در خود نشانی از پختگی اندیشه احساس می‌کردم و با امید به توفیق در این کار، سرودن را آغاز کردم. اما چندی نگذشت که دلسرد شدم و دست از نوشتن کشیدم. دوست جوانی دارم به نام آقای جواد زارع. روزی به من گفت: نمی‌بینم شعر بنویسی. نکند دلسرد شده‌ای؟ گفتم بله همین طور است. چون در بیم آن هستم که نکند بین راه بمانم و به مقصد نرسم. گفت: به خداوند متکی باش که گشاینده تمام مشکلات است و اوست مهربان و راهنمای مخلوقاتش.

درنمیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است

و اضافه نمود که مگر نشیده‌ای که خردمندان گفته‌اند: ره بادیه بیمودن به ز نشستن باطل است، اگر به مراد خود نرسیدی به وصل خویش بکوش. به محض شنیدن پند نغز از زبان دوستم دوباره به کار خویش دلگرم شدم و بر سرودن شعر همت بیش‌تری گماردم و به لطف خداوند توانستم گامی بردارم و به موفقیت نسبی نایل شوم و این موفقیت نسبی همین مجموعه اشعاری است که پیش روی شما خوانندگان عزیز و دوستداران شعر و ادب می‌باشد. و به مصداق همان پند دوستم اگر چه به مقصد نرسیده‌ام اما به باطل نیز ننشستم. باشد که مقبول افتد.

احمد زارع

نیایش به درگاه حضرت حق

ای خدایی که عالم هستی را به وجود آوردی و پیامبرانی را برگزیدی که بندگان را راهنمایی نمایند و از هیچ گونه مساعدتی بر پیامبرانت دریغ نفرمودی. حضرت نوح را از اقوام نافرمان و غرق شدن نجات دادی، آتش را بر حضرت ابراهیم گلستان کردی، عصای حضرت موسی را معجزه عطا فرمودی، حضرت مسیح را دم مسیحایی بخشیدی و به حضرت محمد(ص) قرآن عطا نمودی و او را از گزند بداندیشان حفظ کردی تا دین اسلام را گسترش داد.

این بنده حقیر همیشه به بزرگی و عظمت تو اقرار نموده‌ام. اینک به امید فراوان به درگاهت رو آورده‌ام. مددم بفرما، مستندم، مرحمتی کن. محتاجم، یاریم ده. جمیع کاینات از فیض عنایت تو بهره بردار، این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما. رزق یومی را رایگان ده و معیشت خانواده حقیر را برکتی احسان فرما تا مستغنی از لطف تو گردیم و به کلی به یاد تو باشیم. راه تو پوییم، روی تو جوئیم، تویی توانای مهربان و تویی رزق دهنده عالم امکان.

پروردگارا! در بیابانی بی حد و مرز سرگردانم و راه به جایی نمی‌برم مگر به لطف و عنایت تو. مرا را راهنمایی کن. افتاده‌ام، دستم را بگیر. اگر اشتباه و خطایی کرده‌ام مرا ببخش و قلم عفو بر گناهم برکش. چون بنده گنهکار توام امید عفو و بخشش دارم. راهی جز به سوی تو نمی‌بینم و پناهگاهی به جز تو نمی‌یابم. به درگاهت رو آورده‌ام مأیوسم مفرما. یقین دارم که هر قدر گناهم افزون باشد در برابر عفو و بخشش تو ذره‌ای بیش نیست.

پروردگارا خانواده حقیر را به حال خودشان وامگذار. به آمال و آرزوهای معقول و مشروعشان موفق و مویدشان بگردان. سلامتی و روزی حلالی از خوان غیب برای ایشان حواله کن تا محتاج خلق نگردند و به ایشان توفیق عنایت کن که شکر نعمت‌های بی‌کران تو را به جای آورند و همیشه به یاد تو باشند چون مخلوق و بندگان تو هستند. و از درگاه احدیت استدعای عاجزانه دارم فراموششان نفرمایی.

آمین یا رب العالمین
احمد زارع